

شهید ابراهیم بحرینی



ازتبار علی
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	حسین
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۱/۱۵
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۶/۱۶
محل شهادت	مهران
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	برازجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

آنچه برای خداد تقدیم میشود باقی است و این شهدا زنده اند. امام خمینی .

بنام ۱.. پاسدار حرمت خون شهیدان وبا سلام ودرود فراوان بر امام امت این معلم جهاد وشهدات ودرود وسلام بر سنگر نشینام جبهه حق علیه باطل ونور علیه ظلمت ودرود بی حز وحصر شهیدان همیشه شاهد تاریخ که بانثار خوی پاک خود تداوم انقلاب را تضمین کردند هرگاه صحبت از شهید به میان می آید وهرگاه که نام شهید بچشم میخورد بی اختیار اذهان مردم به زندگی او متوجه می شود انسان این آرزو دارد که بداند راز رستگاری شهیدان چیست وزندگی افتخار آفرین آنها از لحظه تولد که برای همه مادرش زندگیت تا لحظه رفتن که چگونه رفتن را به ما می آموزند وبا آشنایی با این آیتهای ایثار وفداکاری که انسان می تواند بسوی مقصد وهدف شهید گام بردارد شهادت یک شهید این اثر را دارد که مردم را متوجه رسالتی که در قبال خون او دارد بنماید وهمین جلوه از یک تداوم است که در جامعه بنام راه شهیدان میشناسم امید است با ارزشی که این شهیدان در پیشگاه خداوند دارند آن اجری که زند پروردگار دارند مشعل هدایت ما شوند ودست منارا هم بگیرند واز این کوره را جهان ماده با راه سرخ وجاویدی که خودشان رفتند ماراه راهنما باشند.یکی از چهره های تابناک شهید عزیز ابراهیم بحرینی است که در سال ۱۳۴۶ در بندر گناوه در دامن مادری پاک وخانواده ای مومن دیده بجهان گشود ودر سال ۱۳۵۳ بر اثر فقر مادی همراه با خانواده به برازجان آمدند ودر حسین آباد برازجان (محل شهید دستغیب) سکونت گزیدند. از ابتدای تشکیل بسیج مالک اشتر در حسین آباد مشتاقانه جهت ثبت نام شتافت ولی با صغر سنی که داشت مانع میشد که بتواند عضو بسیج شود اما او با علاقه شدیدی که داشت که به بسیج داشت شب همراه با شهید محمد نوری به خانه نمی رفتند وکنار برادران بسیج پاس می دادند تا اینکه عضو بسیج شد آنگاه چه شبهایکه به نگهبانی وانجام ماموریت در بسیج مشغول بیود وشاید تمام اوقات فراغت خود را در آنجا می گذارند.به حق می توان گفت بسیج مالک اشتر مرهون زحمات وفداکاریهای اوست .هرگاه سخن می گفت سخن از جبهه بود هرگاه سخن از جبهه بمیان میآمد اشک شوق در چشمش حلقه میزد.شهید بحرینی سه مرتبه توفیق رفتن به جبهه وحضور در میدان جهاد را پیدا کرده بود اولین دفعه در سال ۶۱ در حمله پیروز مندانه بیت المقدس بود همراه با دیگر رزمندگان همیشه پیروز اسلام واتکا به پروردگار متعال موفق شدند خرمشهر را از دست متجاوزین آزاد سازند ومرحله دوم در اوایل سال ۶۲ بود که به جبهه زبیدات عراق رفت حدود سه ماه در جبهه بود وبا متجاوزین دلیرانه جنگید تا اینکه مجروح شد پس از چند روز در بیمارستان به خانه مراجعت کرد اما روح بزرگ او نمی گذاشت جسمش آرام بگیرد وعشق به جبهه وجهاد چنان او را مجذوب کرده بود که هنوز یکماه نشده بود که از جبهه برگشته بود دوباره در آخر ماه مبارک رمضان همراه با گروه دیگر از سربازان اسلام عازم جهاد شدند وبسوی جبهه این سرزمین موعود جایگاه انوار الهی شتافت چون او معشوق خود را در جبهه جستجو میکرد ومکرر صحبت از شهادت میکرد ومیگفت من هم باید شهید شوم در این سفر آخر خودش گفته بود که دیگر برنمیگردم یا شهید شوم یا میمانم تا نابودی کامل کفر .

پس از سه بار حضور در جبهه معنویت جبهه او را ساخت وآمادگی پیدا کرد تا مخاطب وبه خطاب ارجعی الی ربک شود در نتیجه صبح روز ششم شهریور ماه ۱۳۶۲ در جبهه زبیدات این ندا را لبیک گفت واثر اصابت ترکش خمپاره مزدوران استعمار وجنود شیطان به آرزوی دیرینه وهمیشگی خود رسید وشهادت این معراج انسانهای عاشق را خریدار گردید وبه خیل عظیم حسینیان پیوست لباس زیبای شهادت براندامش مبارکباد ومبارک باد این شهادت بر مادری که تنها پسرش را در راه ۱۱ داد وهمچنین بر پدر وخوهران وفامیل وملت ایران .اما ای ابراهیم عزیز امروز اگر تو در میان مانیستی ولی یاد تو در کانون سینه ما یادگار تست و گلهای سرخ بهاری جوانی تو را بیاد می آورد چه شبها که به سحر رسید وماهتاب نظاره کنان ترا میدید تفنگ بدوش که به نگهبانی جوانی تو را بیاد میاورد چه شبها که به سحر رسید وماهتاب نظاره کنان ترا میدید تفنگ بدوش که بدوش که به نگهبانی مشغول بودی وجه

سحرها به رسید که چشم بیدار و تیز بین تو در سنگر حرکات دشمنان دین را کنترل میکرد.

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم ترا

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم ترا

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور،

تنها نگشته ای که هویدا کنم ترا.

وصیت نامه

با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب و با سلام بر رزمندگان اسلام و با سلام بر شهیدان اینجانب ابراهیم بحرینی وصت نامه خود را می نویسم خدایا تو را شکر می کنم که توفیق پیدا کردم و به جبهه بیایم و در راه حق کوشش کنم . مردم حزب الله اکنون که جبهه ها نیاز به نیرو دارد ما باید بشتابیم و خود را بهی جبهه برسانیم . ای مردم حزب الله امام را تنها نگذارید و همیشه امام را دعا کنید و مردم مسئله اصلی را فراموش نکنید من فرمان امام را لبیک گفتم و می روم تا دین خود را به اسلام و میهن ادا کنم خدایا تو خود می دانی که من برای مقام اسلحه نگرفته ام فقط هدفم خداست . فقط می رویم تا صدام را سرنگون کنیم و به قدس برویم .

والسلام ابراهیم بحرینی ۶۲/۴/۱۷

خاطرات

خاطره ای از برادر شهید ابراهیم بحرینی:
با عرض سلام وتشکر:

بزرگترین وشیرین ترین خاطراتی که از برادر شهیدم دارم خدمت شما عرض میکنم. برادرم از شهرستان برازجان اعزام به جبهه های نبرد شد وبعد از گذشت سه ماه از انجام خدمت ولبیک به فرمان امام راحل اوایل ماه مبارک رمضان به شهر شهید پرور برازجان برگشت. با وجود اینکه از شدت انفجارات و شیمیایی دشمن از ناحیه چشم نیز ناراحت وحتى یکی از چشمها بی نهایت قرمز شده بود. وقتی که سه الی چهار روز در منزل به سر برد به پدرم گفت که نیاز به لباس نظامی دارم پدرم از فروشگاه ارتش بوشهر لباس نظامی برایش تهیه نمودو مجددا میخواست به جبهه برود. خودم به محل اعزام بسیجیان رفتم ناز رفتن به جبهه او را منع کردم.و او به خانه برگشت و راهی شهر نازنین حضرت شاه چراغ شیراز شد. به صورت مکالمه تلفنی با یکی آشنایان که او نیز سرباز امام زمان و طلبه شهید محراب آیت الله دستغیب بود صحبت کردم و به او گفتم برو و برادرم را از جبهه رفتن منع کند. او نیز گفت که موقعی که به شیراز رفتم با دوستانم به شاه چراغ رفتم و دیدم کهایشان در حرم مطهر شاه چراغ ایستاده است. هر کاری که او کرده بود که او را منع کند او راضی نشده بود. البته این را بگویم که ممانعت پدرم به خاطر موج های انفجاری بود نه چیز دیگر. خلاصه او از شیراز عازم جبهه های حق علیه باطل شد. بعد از گذشت ۸۰ روز نامه ای از برادرم به دست ما رسید که در آن نوشته شده بود هفت روز دیگر به مرخصی می آیم و وبه خانه برمیگردم و درست و دقیقا هفت روز بعد خبر شهادت ایشان به خانه ما رسید. روحش شاد ویادش گرامی باد.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران